

جغرافیای تاریخی دارابجرد

دکتر حسین قره‌چانلو، استاد بازنشسته دانشگاه تهران

انسیه نظری، کارشناس ارشد تاریخ و تمدن ملل اسلامی دانشگاه تهران

چکیده

شهر داراب که در گذشته دارابگرد یا دارابجرد نامیده می‌شده توسط دارای هخامنشی ساخته شده و پس از آن نیز از جمله شهرهای مهم پارتیان گردید. این ناحیه که در جنوب شرقی استان فارس قرار دارد در دوره ساسانی یکی از ۵ کوره بزرگ فارس بود و در نزدیکی مرزهای کرمان قرار داشت. در دوره اسلامی نیز براساس همان تقسیمات قبلی با نام دارابجرد شهرهای متعددی همچون فسا، جهرم، نیریز، استهبان، ایج و طارم را در بر می‌گرفت. از اواخر دوران ساسانی با اهمیت یافتن تجارت دریایی در خلیج فارس و بنادر آن، دارابجرد نیز که بر سر راه تجاری سیراف به شیراز واقع بود از لحاظ تجاری و بازرگانی تحت تاثیر قرار گرفت و قالی آن تا چین نیز صادر می‌شد. سکه‌های ضرب شده در آن در معاملات بازرگانی تا بندر سویی‌کای در چین جنوبی و هند نیز برده می‌شد. در دوره اسلامی نیز با عبور یکی از پنج راه مهم تجاری فارس از این ایالت، محل تجمع بازرگانان و صرافان در فارس شد و اهالی به شغل تجارت مشغول گشتند و انواع محصولات آن را به اطراف و اکناف فرستادند.

واژگان کلیدی: دارابجرد، اوضاع جغرافیایی، تجارت و بازرگانی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

تاریخ پذیرش: ۸۹/۶/۵

تاریخ دریافت: ۸۸/۱۲/۴

E-mail: Nazari72@yahoo.com

مقدمه

تدوین تاریخ شهرها از زمان‌های گذشته مورد توجه تاریخ نگاران ایرانی و اسلامی قرار داشته ولی از آنجایی که بیشتر مورخان در دربار پادشاهان و امرای حکومت اقامت داشتند و جهت جلب رضایت آنان، رویدادهای زندگی، نبردها، پیروزی‌ها و سفرهای آنان را به رشته تحریر درآورده و از توجه به ذکر تاریخ و جغرافیای شهرها و ایالات کوچک غفلت ورزیده اند که نتایج آن در بررسی حوادث و رویدادهای منطقه دارابجرد نیز مشهود است. همچنین، از آنجایی که شهرهای کهن به مثابه گهواره تاریخ و تمدن ایران به شمار می‌آیند، دارابجرد نیز به عنوان یکی از شهرهای مهم و باستانی در خطه فارس که در زمان پارتیان تاسیس شده است و پس از آن مرکز و پایگاه پیشرفت سلسله ساسانی به شمار می‌رفت. در دوران اسلامی نیز مرکز سلسله مهمی چون شبانکاره بوده است. از این رو، ضرورت معرفی و شناسایی این ناحیه جغرافیایی دلیل اصلی این نوشتار است. این ناحیه که در گذشته شامل شهرهای مهمی به نام‌های کرم، فسا، طمستان، کردبان، ازبراه، سنان، جویم، جهرم، خیار، فستجان، دارکان، ایج، اصطهبانان، نیریز، مریزجان، ماروان، حشوا، رستاق، قنطره، سوانجان، فرج، طارم، ماسکانات، شق الرستاق، شق الروذ، تالات، زم شهریار، کدورا و اوجین بوده، اکنون هر یک از این شهرها برای خود ناحیه مستقلی به شمار می‌روند به طوری که فسا، جهرم و نیریز امروزه خود شهرهایی بزرگ و مستقل از داراب به حساب می‌آیند و ناحیه طارم از توابع شهرستان بندرعباس محسوب می‌شود. در این پژوهش، به توصیف و بررسی جغرافیای تاریخی دارابجرد در ایالت فارس، حدود کوره یا خوره دارابجرد، شهرها و آبادی‌های مهم آن و نقش و اهمیت این ایالت در پیشبرد امر تجارت و بازرگانی در فارس پرداخته می‌شود.

جغرافیای تاریخی دارابجرد

این ناحیه از زمان‌های بسیار قدیم محل استقرار تمدن بوده و بر مبنای مطالعات باستان‌شناسی قدمت تمدن کهن دارابگرد به هزاره‌های ششم و پنجم قبل از میلاد (عصر سفال نخودی و مقارن

با تمدن سیالک دو کاشان) می‌رسد. تپه‌های تل سیاه (مادوان) وتل ریگی (ایزد خواست) از جمله نواحی ما قبل ناحیه دارابجرد می‌باشند (سامی، ۱۳۴۲: ۲۶). درباره وجه تسمیه این ناحیه چند روایت ذکر گردیده که عبارتند از:

۱) طبق روایت نخست، بنای این شهر به دارا بن بهمن، داریوش سوم پادشاه هخامنشی نسبت داده شده که توسط مورخین و جغرافی‌دانان اسلامی مانند ابن خردادبه، اصطخری، طبری، ابن حوقل، مطهر بن طاهر مقدسی، ابوعلی مسکویه به آن اشاره شده است. از جمله در المسالک و الممالک ابن خردادبه آمده است که دارا آن را بنا نهاده و به این جهت آن را دارابجرد به معنی آن که دارا کرد می‌خوانند (ابن خردادبه، ۱۸۸۹: ۴۷) اصطخری نیز در تایید گفته ابن خردادبه آن را ساخته ملک دارا می‌داند (اصطخری، ۲۰۰۴: ۱۰۷). ابن حوقل در کتاب خود «دارابجرد» را ساخته دارابن دارا دانسته و آن را به معنی عمل دارا تفسیر کرده و می‌گوید «بدین سبب دارابجرد نامیده شده است» (ابن حوقل، ۱۹۳۸/ ج ۲: ۲۷۸).

مقدسی در البدء و تاریخ خود آورده است که: دارا بن دارا شهر دارابجرد را در فارس بنا نمود (مقدسی، ۱۴۱۱/ ج ۱: ۵۰۸).^۱ ابوعلی مسکویه در تجارب‌الامم درباره این شهر چنین نوشته: دارا بن بهمن، شهری را در فارس بنا کرد و آن را دارابجرد نامید (ابن مسکویه، ۱۳۷۹/ ج ۲: ۹۳). این نظر همچنین توسط جغرافیدانانی همچون جیهانی^۲، ادیسی^۳، یاقوت^۴، قزوینی^۵ و مستوفی^۶ نیز مورد تایید قرار گرفته است. اما برخلاف این نظریه‌ها، نولدکه معتقد بود که نام این شهر از نام یکی از شاهان کوچک فارس به نام «داراو» تسمیه شده و در زمان فیروز شاه ساسانی نیز از آن با نام «شهر دارا» یاد شده است (برتولد، ۱۳۲۲: ۱۷۴). مرحوم بهار نیز معتقد بود دارابگرد به جهت آنکه دارا آنرا آباد کرد شهرت دارابگرد پیدا کرده و از لفظ داراب و گرد مشتق است که (وهم و تصویری ناصواب است) چه آن نام در اصل دارآبادگرد است که بعدها دارابگرد و دارابجرد شده است (بهار، ۱۳۸۲/ ج ۲: ۲۶۶).

۲) روایت دوم نیز حاکی از ساخت این شهر در دوران پارتیان است. پارتیان در طول ۵ قرن حکومت خود بانیان شهرهای بزرگی چون تیسفون در بین‌النهرین و دارابگرد بوده اند (فریر،

۱۳۷۴: ۵۰). کلمه دار در لغت عجم به معنی «پرورنده» است پس داراب یعنی «پرورنده آب» علت نامگذاری این شهر بدین نام به علت فراوانی چشمه های آب گوارا و رودخانه های بسیار می باشد که این نظر توسط فسایی در فارسنامه ذکر شده است (فسایی، ۱۳۶۷/ ج ۲: ۱۳۰۶).

۳) طبق روایت آخری، این عقیده وجود دارد که چون خندقی دایره وار پیرامون شهر ایجاد شده بوده آن را داراب گرد نامیده اند (گروهیازنوینندگان، ۱۳۶۲/ ج ۲۶: ۱۱۳).

در دوران هخامنشی سرزمین ایران توسط داریوش اول (۵۲۱-۴۸۵ ق.م) به ایالاتی به نام «ساتراپی» تقسیم شده بود (خدادادیان، ۳/ ۶۱؛ بریان، ۱۳۸۰/ ج ۱: ۷۱۵) و به والیان آنها ساتراپ می گفتند. هر ساتراپی ایالات پهناوری و هر ساتراپ عملاً نجیب زاده ای پارسی یا حداقل ایرانی بود که امور ساتراپی را از مرکز ایالت اداره می کرد (کورت، ۱۳۸۷: ۱۶-۱۰۸؛ بریان، ۱۳۸۰/ ج ۱: ۷۱۵). در این عصر، حکومت دارابگرد در اختیار آریارمنه «نوه هخامنش» قرار داشت (استرابو، ۳۴۱؛ داندامایف، ۱۳۵۹: ۶۰) و بنابر روایت های تاریخی این شهر توسط دارای بزرگ که در ادبیات پهلوی و اسلامی از وی با نام داریوش سوم پادشاه هخامنشی (۳۳۶-۳۳۰ ق.م) یاد می شود بنا شده است (ابن خردادبه، ۱۸۸۹: ۴۷؛ اصطخری، ۲۰۰۴: ۱۰۷؛ ابن حوقل ۱۹۳۸/ ج ۲: ۲۷۸؛ فردوسی، ۱۹۶۷/ ج ۶: ۳۷۴).

در این دوران، دو طایفه پارسی کشاورز یکجانشین به نام های «گرمانی ها- پانتیادها» و «دروسیه ها» وجود داشتند. گرمانی ها جزء ایالت پارس محسوب می شدند که همان کرمان نام شهر استان کرمان امروزی می باشد. کارمانیا بعداً به عنوان ساتراپی مستقل شد و از ایالت پارس جدا گردید (کوک، ۱۳۸۳: ۸۶). توماشک، پانتوئن (پانت) را به عنوان اولین ایستگاه جاده پرسپولیس تا ماهی خوران ذکر کرده و آن را همان سیرجان در غرب استان کرمان می داند ولی هرتسفلد پانتیاسه را متعلق به محل امروزی فهلپان در غرب پارس دانسته و نوشته است که «دروسیه ها» نیز با محل کنونی داراب در شرق فارس مرتبط بوده اند (همان: ۸۶). در زمان داریوش اول (۲۲-۵۲۱ ق.م) فردی به نام وهیزداته خود را فرزند کوروش خواند و مدعی تاج و تخت سلطنتی شد و به عنوان خطرناکترین دشمن سیاسی داریوش تبدیل گشت. زادگاه وهیزداته

در تاروا^۷- که بعداً نام خود را به طارم^۸ شهری در مرز شرقی لارستان داد- قرار داشت. «یائوتیه» قوم و طایفه وهیزداته، جمع کثیری از پارسیان از جمله پاسداران و محافظین کاخهای سلطنتی را به زیر علم خود گرد آورد و در کوهی (Kaufa) به نام پرگه (Parge)^۹ آخرین نبرد خود را انجام داد (بریان، ۱۳۸۰/ ج ۱: ۲۸۹؛ هیتس، ۱۳۸۶: ۱۴۸) که این شهر در فارسنامه ابن بلخی (ابن بلخی، ۱۳۷۴: ۳۱۰) به صورت برک (bark) یا (پرک یا پرگ) و در کتاب لسترنج به صورت (برک) آمده است (لسترنج، ۱۳۷۳: ۳۱۳).

حکومت اشکانی که بر اساس ملوک الطوائفی بنا شده بود، در سر سلسله آن شاه قرار داشت و در طبقه پایین آن ساتراپها (مشکور، ۱۳۵۰/ ج ۱: ۷۴) و بعد از آن اشراف و تجار یونانی قرار می گرفتند (کالج، ۱۳۸۰: ۵۱). شاهان کوچک محلی در ایالت کردستان (آربل) یا آدیابنه (adiabene) و خوزستان (Elymas) و فارس (Persis) و بین النهرین جنوبی (Characene) و سلاطین بزرگ مانند هاترا (Hatra) الحضرا در (مدینه الجو) و از روشن (Osroene) (جزیره) بالوراثه حکمرانی می کردند و تنها والیان ممالک فارس و عیلام در عراق جنوبی با نظر شاهنشاه مجاز به ضرب سکه بودند که آثاری از استعمال مسکوکات آنها در خاک چین دیده شده است (دوبوآز، ۱۳۴۲: قسمت مقدمه). گیرشمن درباره این دوران چنین می نویسد: پارتیان شهرهایی از جمله «تیسفون» و «هتره» را در بین النهرین و «دارابگرد» را در ایران بنا کردند که طرح نهایی شهرها عبارت از دایره ای بود که مبادی آن از اصول شهر سازی قدیم آسیای غربی اقتباس شده بود و طرح اردوگاه های نظامی قدیم را که در قشون آشوری متداول بوده است به خاطر می آورد. اردشیر ساسانی نیز شهر فیروز آباد (گور) را از طرح مدور شهر دارابگرد اقتباس نمود (گیرشمن، ۱۳۷۹: ۳۴۴-۳۲۴).

در دوره ساسانی، دارابگرد مرکز کوره دارابگرد و یکی از پنج کور^{۱۰} فارس بود و در انتهای مرز شرقی این سرزمین قرار داشت (سامی، ۱۳۴۲/ ج ۲: ۲۳) و نخستین پایگاه پیشرفت و جنگاوری اردشیر بابکان به شمار می رفت (فسایی، ۱۳۶۷/ ج ۱: ۱۵؛ مهرین، ۱۳۴۲: ۹۶). ساسان جد اردشیر نگهبان آتشکده آذر آناهید در استخر فارس با زنی از خانواده بازرنگی که احتمالاً

نامش دینگ (Ding) بود ازدواج کرد. حاصل این ازدواج پسری بود که پس از وی با عنوان بابک جانشین او شد و روابط خود را با بازرنگی مغتم شمرد و یکی از پسران خود به نام اردشیر را در دارابگرد به مقام ارگبدی^{۱۱} رسانید (بیانی، ۲۵۳۵: ۲؛ WILBER, 1965: 135) و با این مقام او را به صورت یکی از اربابان مهم منطقه در آورد (ورستاندیک، ۱۳۸۶: ۴۳۱). اردشیر بابکان که به گفته بلعمی در نزد بیری یا تیری شاه داراب تربیت شده بود (ابن اثیر، ۱۳۸۵ق/ ج ۱: ۳۸۰) پس از مرگ وی چون فرزندی نداشت بر شهر داراب مسلط گردید و هنگامی که مولود خود را از منجمان خواست همگی ابراز داشتند که بیشتر ملک زمین به تو می رسد (بلعمی، ۱۳۵۳ق/ ج ۷۰۷: ۲؛ ابن اثیر، ۱۳۸۵ق/ ج ۱: ۳۸۱).

اردشیر در سال ۲۱۱ در دارابگرد شورش کرد (Sarkhosh Curtis, 2007: 46) و چند تن از شاهان پارس را مغلوب و به قتل رسانید. مقارن این احوال، بابک بر علیه گویچهر شاه بازرنگی دست به شورش زد و کاخ سفید (بیضا) مقر وی را به تصرف درآورد و خود را پادشاه خواند (طبری، ۱۹۶۷/ ج ۲: ۳۸؛ کریستین سن، ۱۳۱۴: ۱۰۶). اردشیر مایل بود پادشاه تمام پارس گردد اما بابک از تصمیم فرزند جاه طلب هراسان شد و با نوشتن نامه ای به اردوان پنجم پادشاه اشکانی اجازه خواست که تاج گویچهر را بر سر فرزند بزرگ خویش شاپور نهد. اردوان نیز در جواب نامه، بابک و پسرش را یاغی خواند (طبری، ۱۹۶۷/ ج ۲: ۳۸؛ بیانی، ۲۵۳۵: ۸). بابک اندکی بعد از این جریان درگذشت و شاپور به جای وی بر تخت نشست و میان او و برادرش اردشیر جنگ آغاز شد. اما شاپور به ناگهان درگذشت و دلیل مرگ وی را چنین نوشته اند که هنگام حمله به دارابگرد در خانه ای فرود آمد اما ناگهان سنگی از سقف جدا و او را از پای درآورد (کریستین سن، ۱۳۱۴: ۱۰۷؛ مشکور، ۱۳۸۲: ۳۸۲). بدین ترتیب اردشیر شاه پارس گردید اما در زمانی که مشغول سرکوب برادرانش بود مردم دارابگرد بر او شوریدند که با حمله اردشیر به شهر و قتل بسیاری از مردم شورش آنان سرکوب شد (طبری، ۱۹۶۷/ ج ۲: ۳۸؛ ابن اثیر، ۱۳۸۵ق/ ج ۱: ۳۸۱).

اردشیر پس از استقرار در استخر، امرای کوچک ایالات دارابگرد از جمله فاسین در ناحیه گونپانان (ابن اثیر، ۱۳۸۵ق/ج ۱: ۳۸۱) و منوچهر در ناحیه کوسن (ویسهوفر، ۱۳۸۰: ۷۴) داریوش شهریار لرویر را یکی پس از دیگری از میان برداشت تا وحدت آن ناحیه را تامین کند (گیرشمن، ۱۳۷۹: ۳۴۷؛ ورستاندیک، ۱۳۸۶: ۴۳۱؛ شیمان، ۱۳۸۴: ۱۶). او پس از تسلط بر دارابگرد به نواحی اطراف لشکر کشید و ایالت کرمان، سواحل خلیج فارس و اصفهان را تصرف نمود (ابن مسکویه، ۱۳۷۹/ج ۱: ۱۲۱). سپس در سال ۲۲۲ میلادی پس از نبرد با اردوان پنجم اشکانی و کشتن او، در تیسفون یا استخر تاج گذاری کرد (مسعودی، بی تا، ۷۸؛ ابن مسکویه، ۱۳۷۹/ج ۱: ۱۲۱؛ ابن اثیر، ۱۳۸۵ق/ج ۱: ۳۸۴؛ کریستن سن، ۱۳۱۴: ۱۰۷؛ مولر، ۱۳۷۷: ۲۷). در این دوران که اوج فعالیت هیئت های اعزامی «نسطوری» به شرق بود و تا اواخر قرن نهم نیز ادامه داشت در شهر دارابگرد اسقف نشین هایی وجود داشته (گابریل، ۱۳۴۸: ۴۸) و در سال ۴۳۰ میلادی، مسیحیانی در شهرهای اردشیر خوره و دارابگرد زندگی می کرده اند (مارکوارت، ۱۳۷۳: ۶۴). اردشیر اولین شاه ساسانیان سالهای ۲۱۰ تا ۲۲۴ بر این شهر حکومت می کرده است.

دارابگرد در این زمان یکی از مراکز مهم ضرب مسکوکات به شمار می رفت (مقدسی، ۱۴۱۱/ج ۲: ۶۰) سکه های ضرب شده در آن دارای دو حرف اختصاری دال و الف بوده اند (قدیانی، ۱۳۸۴: ۱۱۵) که به خط پهلوی نوشته می شد و حاکی از نشان محل ضرب سکه بود. بر روی همه سکه های این عصر، نیم رخ پادشاه با افسر شاهی مخصوص با تزیینات ویژه مو، ریش و گونه پادشاه ضرب شده و در کنار تصویر پادشاه نام وی به خط پهلوی نوشته شده است. عبارات دعایی و مذهبی مانند آن نیز در کنار آن دیده می شود (دریایی، ۱۳۸۲: ۵۵؛ Bates, 1949:225). با حمله اعراب به دارابگرد، حکومت آنجا در دست هرید، داماد یزدگرد سوم بود. از جمله آثاری که در این دوران در داربجرد بنا شد همی توان از نقش رستم، (نقش شاپور) آتشکده آذرخش، آتشکده آذرجو و آسیاب آبی نام برد.

حدود کوره یا خوره دارابجرد

بیشتر جغرافیدانان از جمله ابن خردادبه، اصطخری و ابن حوقل، فارس را شامل پنج ولایت اصطخر، اردشیرخره، دارابجرد، آرجان (فارسانمه، ۱۳۷۴: ۱۴؛ حموی، ۱۹۶۵/ ج ۳: ۴۰۸) و شاپور می‌دانند (ابن خردادبه، ۱۸۸۹: ۴۷؛ اصطخری، ۲۰۰۴: ۹۵؛ ابن حوقل، ۱۹۳۸/ ج ۱: ۳۵). ولی مقدسی فارس را شش کوره یا ولایت و سه ناحیه می‌داند و این شش کوره را از جانب خوزستان شامل «ارجان»، «اردشیرخره»، «دارابجرد»، «شیراز»، «شاپور»، «اصطخر» و سه ناحیه «روذان»، «نیریز» و «خسو» می‌داند و همو «شیراز» را به عنوان یک ایالت مستقل به شمار آورده است. البته به گفته وی در گذشته یک خوره نبوده و از توابع «استخر» به شمار می‌آمده است (مقدسی، ۱۴۱۱/ ج ۱: ۳۲۴).

بیشتر جغرافیدانان «فارس» را در اقلیم سوم از اقلیم هفتگانه قرار داده‌اند ولی مسعودی آن را در اقلیم اول ذکر کرده است (مسعودی، ۱۹۴۸/ ج ۲: ۱۰۲).

ناحیه «دارابجرد» شهرهایی دارد که عبارتند از: «کرم»، «المص»، «فسا»، «طمستان»، «المحوه»، «الکردبان»، «ازبراه»، «ستان»، «جویم»، «جهرم»، «خیار»، «الفستجان»، «طبستان»، «کردبان»، «الدارکان»، «ایج»، «الاصطهبانان»، «نیریز»، «المریزجان»، «الماروان»، «حشوا»، «رستاق الرستاق»، «قنطره»، «سوانجان»، «فرج»، «تارم»، «الماسکانات»، «شق الرستاق»، «شق الروذ»، «تالات»، «شق الماسنان»، «رم شهریار» (اصطخری، ۲۰۰۴: ۹-۱۰۷؛ ادیسی، ۱۴۰۹/ ج ۱: ۴۰۴)، «کدورا»، «اوجین»، «ایگ»، «الماذوان»، «خسو».

ابن خردادبه «دارابجرد» را کوره‌ای از ایالت فارس دانسته (ابن خرداد به، ۱۸۸۹: ۴۷) و اصطخری بزرگترین کوره فارس را دارابجرد و بزرگترین شهر آن را «فسا» معرفی کرده و نوشته است که شهر حصارى جدید مانند جور داشت در آب خندق آن گیاهان و خارهایی وجود داشت که با ورود انسان یا حیوان به داخل آب به دور او می‌پیچید و مانع از حرکت او می‌شد و جز با تلاش و کوشش رهایی از آن ممکن نبود. دارابجرد چهار دروازه داشت که دروازه شرقی باب مهر، غربی باب بهرام، شمالی باب هرموز و جنوبی باب اردشیر نام داشت (اصطخری،

۲۰۰۴: ۱۲۴). در وسط شهر کوهی مانند قبه قرار داشت که به رشته کوهی متصل نبود و بنای آن از گل بود. ابن حوقل ذکر می‌کند که در این زمان آثار زیادی از عجم در آن وجود ندارد (همان: ۱۲۳) و دارابجرد را پس از اصطخر و اردشیر خوره پهناورترین ولایت فارس با مرکزیت دارابجرد می‌داند و می‌نویسد که ولایت مذکور به دارا منسوب است که این شهر را به عنوان دارالملک برای این ولایت ساخت (ابن حوقل، ۱۹۳۸/ ج ۲: ۲۶۴).

مولف حدود العالم درباره دارابجرد می‌نویسد که شهری خرم و آباد است و بسیار خواستنی ولی هوای آن بد است. وی محصول مومیایی آن را در جهان بی‌مانند می‌داند و می‌نویسد که در نواحی آن کوههایی از نمک به رنگ‌های سفید، سرخ، زرد و هر رنگی که سفره‌ها را از آن رنگین سازند وجود دارد (حدود العالم، ۱۳۷۲: ۱۳۴). مقدسی نیز وسعت دارابجرد را یک فرسخ دانسته و آن را شهری نیکو با حصار و نخلستان و بازارهای زیبا وصف کرده و می‌نویسد هوای آن معتدل است و شامل چاه، قنات و معدن مومیا است. معدن مومیا دری آهنین دارد که مردی از آن نگهداری می‌کند و هنگام مهرماه نگهداری به همراه قاضی شهر و صاحب برید و چند نفر عادل در آنجا را باز کرده، مردی برهنه به آنجا وارد می‌شود و آنچه را که در طول یک سال - که به اندازه یک رطل است - گرد آمده است را جمع می‌نماید سپس به نزد سلطان به شیراز فرستاده می‌شود (مقدسی، ۱۴۱۱: ۴۲۲).

در آغاز قرن ششم، قسمت عمده شهر دارابگرد به قول فارسنامه ابن بلخی خراب شد و تنها قلعه و خندق مستحکمی که در وسط شهر بود باقی ماند. پیرامون شهر چمنزارهایی معروف به مرغزار دارابگرد و نزدیکی آن کوههایی از نمک به هفت رنگ قرار داشت (ابن بلخی، ۱۳۷۴/ ج ۱: ۳۰۹).

ادریسی ضمن تایید گفته‌های جغرافی دانان قبل از خود، این شهر را مقصد و محل تجمع تجار در دیار پارس می‌داند و از ماهی‌های بزرگی در خندق شهر خبر می‌دهد که خار و استخوان و مهره پشت ندارد اما دارای فلس‌هایی می‌باشد و ماهی بسیار لذیذی است. همو مسافت دارابجرد را تا فسا ۴۵ میل ذکر کرده است (ادریسی، ۱۴۰۹/ ج ۱: ۴۰۷).

یاقوت حموی در معجم البلدان درباره «دارابگرد» می‌نویسد: ولایتی در فارس است که عده بسیاری از علماء از جمله ابوعلی الحسن بن محمد بن یوسف الدارابگردی الخطیب به آنجا منسوب است (حموی، ۱۹۶۵/ ج ۱: ۴۱۹).

مؤلف تاریخ و صّاف در حوادث سال ۶۹۵ ق. ذکر می‌کند که از جانب ایلخان مغول حکومت ممالک عراق عرب با بصره و واسط به مدت سه سال از طریق مقاطعه به او سپرده شد و ملک شبانکاره و شیراز و لار و املاک خالصه دیوان در بحر و بر در درجه سوم به مدت دو سال را به مقاطعه برداشت (آیتی، ۱۳۴۶: ۲۰۶).

حمدالله مستوفی جغرافیدان و مؤلف قرن ۸ هجری نیز دارابگرد را شهری مدور گویی که با پرگار ترسیم کرده‌اند توصیف کرده و چنین می‌نویسد: در میان آن قلعه‌ای استوار قرار دارد که در زمان گذشته هر کس حاکم دارابگرد بود در آن قلعه ساکن بود و در زمان حکومت ابراهیم بن ممان، اتابک چاولی آن قلعه را تصرف کرد و در حوالی آن مرغزاری وجود داشت که وسعت آن به اندازه سه فرسنگ در طول و یک فرسنگ در عرض بود و نیز در آن حدود تنگی محکم به نام تنگ رمبه قرار داشت که قلعه‌ای استوار در آن بود و هوای خوبی داشت (مستوفی، ۱۳۷۸: ۱۳۹). زرکوب شیرازی نیز گفته‌های مستوفی را تأکید کرده و کوه مومیایی را منسوب به دارای بزرگ می‌داند و در ادامه ذکر می‌کند که نمک هفت رنگ از این کوه حاصل می‌شود (زرکوب شیرازی، ۱۳۵۰: ۲۶).

در بستان السیاحه شیروانی نیز آمده است: در دارابگرد پادزهر حیوانی ممتاز پیدا می‌شود که در هیچ جای عالم دیده نشده و در ارتفاعات آن برنج، گندم، پنبه و تنباکو فراوانی یافت می‌شود (شیروانی، ۱۳۱۵: ۶۰۵).

لسترنج نیز آورده است که در زمان حکومت طایفه شبانکاره، کرسی دارابگرد به دارکان (زرکان) که در جنوب قلعه ایگ یا اویگ قرار داشت منتقل شد (لسترنج، ۱۳۷۳: ۳۱۰).

شهرها آبادی‌های مهم کوره دارابجرد

حال که با حدود کوره دارابجرد آشنا شدیم، جا دارد که به بررسی شهرهای عمده کوره مزبور پرداخته و بسیاری از مسائل آن را روشن سازیم.

ایج و دارکان

در کُتب جغرافیایی، ایج و دارکان به عنوان یکی از شهرهای ایالت دارابجرد آمده است. دارکان بر سر راه فسا به دارابگرد قرار داشته و در شمال شرقی آن ایج واقع بوده است (شواتس، ۱۳۷۲: ۱۴۲). ابن خردادبه، ایج و دارکان را از نواحی دارابجرد برشمرده و هر دو را دارای منبر دانسته است (ابن خردادبه، ۱۸۸۹: ۲۴). اصطخری نیز این دو ناحیه را در کوره دارابجرد ذکر کرده است (اصطخری، ۲۰۰۴: ۱۰۸). ابن حوقل نیز نظر ابن خردادبه و اصطخری را تایید کرده و می‌نویسد هر کدام دارای منبری هستند (ابن حوقل، ۱۹۳۸: ۳۷). ابن خردادبه، ایج را از نواحی سردسیر فارس برشمرده (ابن خردادبه، ۱۸۸۹: ۱۱۹) و ابن حوقل مسافت دارکان تا مرزجان را چهار فرسنگ دانسته است (ابن حوقل، ۱۹۳۸: ۵۳). مقدسی نیز ضمن تایید گفته‌های جغرافی‌دانان قبل از خود، ایج را به شکل ایگ آورده است (مقدسی، ۱۴۱۱: ۴۳).

مولف حدود العالم نیز ایج را شهری کم جمعیت ولی آبادان با میوه‌های بسیار توصیف کرده و دارکان را نیز شهری آباد میان فسا و دارابگرد دانسته است (حدود العالم، ۱۳۷۲: ۳۵-۱۳۴). در سال ۴۷۰ هـ.ق. نظام‌الدین محمود شبانکاره که او را محمودیه نیز می‌گفتند، آب را از کوه‌های دور و نزدیک آورد و در این قلعه جاری نمود و با کشیدن حصاری در اطراف قلعه، نام آن را دارالامان نهاد (فسایی، ۱۳۶۷/ ج ۲: ۱۶۲۲). ابن بلخی جغرافیدان و مورخ قرن ۶ هجری، ایج را ایگ ضبط کرده و می‌نویسد این ایگ در گذشته دهی بود و توسط حسویه رئیس شبانکاره تبدیل به شهر شد و دارای هوای معتدل و میوه‌های بسیار به ویژه انگور می‌باشد ولی آبی ناگوار دارد و دارای جامع و منبری است. دارکان را نیز با هوایی گرم و درختان خرما و دارای آبی روان و میوه‌های بسیار وصف می‌کند (ابن بلخی، ۱۳۷۴: ۳۱۴). در زمان حکومت

شبانکاره، کرسی دارابگرد به دارکان یا زرکان که در جنوب قلعه ایگ قرار داشت منتقل شد (لسترنج، ۱۳۷۳: ۳۱۰). یاقوت ایج را از بخش های دور فارس بر شمرده و می گوید که مردم فارس آن را ایگ هم می خوانند. او سپس در وصف آن می نویسد ایج شهری پر برکت با باغ های بسیار است. هنگامی که من در جزیره کیش بودم میوه های خوب از آنجا به کیش می آوردند (حموی، ۱۹۶۵/ ج ۱: ۳۶۸) و ابو محمد عبدالله پسر محمد ایجی (سمعانی، ۱۹۸۸/ ج ۱: ۴۰۲؛ زرکلی، ۱۹۲۸/ ج ۱: ۲۹) نحوی ادیب را که از یاران ابن درید بوده و از وی روایت های بسیار کرده است، منسوب به آن ناحیه می داند (حموی، ۱۹۶۵/ ج ۱: ۳۶۸). حمدالله مستوفی دارالملک شبانکاره را قلعه ایگ و مرکز آن زرکان - که هر دو به یکدیگر متصل بوده - می داند و آن را با قلعه، پنبه و میوه بسیار عالی وصف می کند (مستوفی، ۱۳۷۸: ۱۳۸). حافظ ابرو جغرافیدان و مورخ قرن نهم نیز گفته های پیشینیان را تایید می کند (حافظ ابرو، ۱۳۷۵/ ج ۲: ۱۱۷). بارتولد نیز می نویسد که شهر سرحدی فارس، طارم، در این زمان طارون است (اشپولر، ۱۳۲۲: ۲۱۷) و قلعه ایگ در اواسط قرن ۱۴ به دست قطب الدین محمود از سلسله آل مظفر فتح گردید.

بنا به نوشته میرزا حسن فسایی، ایج قصبه بلوک اصطهبانات از زمان قدیم تا عهد سلاطین آل مظفر بوده است که در سال ۷۵۶ هجری این شهر غارت و خراب شد (فسایی، ۱۳۶۷/ ج ۲: ۱۲۵۵). به هر حال، امروزه ایج شهری در بخش مرکزی شهرستان استهبان می باشد و در موقعیت ۵۴ درجه و ۱۶ دقیقه طول جغرافیایی و ۲۹ درجه و ۰۴ دقیقه عرض جغرافیایی قرار دارد (مفخم پایان، ۱۳۵۲: ۴۲).

خسو و رونیز

مقدسی فارس را شش کوره و سه ناحیه می داند که خسو یکی از این سه ناحیه است (مقدسی، ۱۴۱۱: ۳۲۴). او سپس «رونیز»، «رستاق الرستاق»، «فرج و طارم» را از شهرهای ناحیه خسو می داند (همان: ۳۲۸) و فاصله «خسو» تا «دارابگرد» را یک مرحله می نویسد (همان: ۴۵۴). بنابراین، به گفته مقدسی ولایت «خسو» یا «خشو» از طرف مشرق وسعت و امتداد زیادی

داشته؛ زیرا علاوه بر «رونیز» شهرهای «رستاق»، «فرج و طارم» را نیز در بر می‌گرفته است. جغرافی‌نویسان قدیم، «رونیز» را به صورت «رونیج» (یا روینج) نوشته‌اند و بعید نیست که همان «خسو» یا «کسوی» امروزی باشد (لسترنج، ۱۳۷۳: ۳۱۲). ابن بلخی نیز «خسو و رونیز» را از شهرهای ایالت دارابجرد دانسته است (ابن بلخی، ۱۳۷۴: ۳۱۳). بنابه نوشته حمدالله مستوفی، «کرم» و «رونیز» دو شهرک در راه «فسا» هستند که هوایی معتدل و آبی روان دارند (مستوفی، ۱۳۷۸: ۱۳۹).

در شیرازنامه آمده که قصبه «خسویه» و «جویم» و «فسا» از مضافات داراب‌گرد به شمار آمده است (زرکوب شیرازی، ۱۳۵۰: ۲۶).

حافظ ابرو در قرن نهم می‌نویسد «کرم» و «رونیز» دو شهرک در راه «فسا» می‌باشند که دارای هوای معتدل و آبی روان و قله و میوه‌ی بسیار است و در زمان اتابک چاولی به دلیل بی‌اعتنایی و عدم اطاعت از او، مورد هجوم اتابک قرار گرفته و این دو شهر غارت و خراب شد (حافظ‌ابرو، ۱۳۷۵/ج ۲: ۱۱۸).

در فارسنامه ناصری نیز «رونیز» از توابع «فسا» محسوب شده که آن نیز جزئی از ناحیه «خسو» بوده است (فسایی، ۳۱۳/۲). امروزه خسو به شکل خسویه نوشته می‌شود و یکی از دهستان‌های بخش مرکزی شهرستان زرین‌دشت فارس است و در موقعیت ۵۴ درجه و ۲۵ دقیقه طول جغرافیایی و ۲۸ درجه و ۳۲ دقیقه عرض جغرافیایی قرار دارد (مفخم پایان، ۱۳۵۲: ۱۷۴). رونیز نیز یکی از بخش‌های شهرستان استهبان به شمار می‌رود و در موقعیت ۵۳ درجه و ۴۵ دقیقه طول جغرافیایی و ۲۹ درجه و ۱۳ دقیقه عرض جغرافیایی واقع است (همان: ۲۳۱).

رستاق الرستاق و فرگ

عرض منطقه فرگ از خط استوا ۲۸ درجه و ۲۴ دقیقه و طول آن از گرینویچ پنجاه می‌باشد. این منطقه در گذشته یکی از مناطق کوره «دارابجرد» بود. در زمان‌های ما قبل اسلام در دوره هخامنشیان فرزادته در این محل به نبرد با داریوش پرداخت. جغرافیدانان قدیم از جمله

ابن خردادبه و اصطخری نیز «فرگ» و «رستاق الرستاق» را در کوره «دارابجرد» ذکر کرده اند (ابن خردادبه، ۱۸۸۹: ۹۶؛ اصطخری، ۲۰۰۴: ۱۰۱). ابن حوقل نیز با ابن خردادبه و اصطخری موافق است و آن را دارای منبری می داند (ابن حوقل، ۱۹۳۸: ۳۸). مقدسی نیز ضمن تایید گفته های پیشین، می نویسد: «فرگ» قلعه ای بر فراز تپه بود و شهر بزرگی به شمار نمی رفت اما مسجد و حمامی داشت و آب در آن فراوان بود (مقدسی، ۱۴۱۱: ۳۲۸) و در ادامه مطالب خود نوشته است که «فرگ» بر سر راه «دارابجرد» قرار داشت. همو در توصیف «رستاق» می گوید که شهری کوچک ولی دارای بازاری بزرگ است. بنا به گفته اصطخری، در فرگ پارچه لباس، گلیم، پرده، دوشاب عالی، دانه های خوشبو و کتان تهیه می گردید (اصطخری، ۲۰۰۴: ۱۵۳) و نیز از جمله راه هایی که به ساحل دریا می رفت راهی بود که از شیراز آغاز و پس از عبور از سروستان و فسا و دارابجرد به فرگ می رسید و سپس به طارم رفته و از آنجا به شهر سورو یا شورو در نزدیکی بندر عباس می رسید (ابن بلخی، ۱۳۷۴: ۴۵۴).

در فارسنامه ابن بلخی چنین آمده است که فرگ در میانه جنوب و شرق شیراز در مسافت پنجاه و پنج کیلو متری آن قرار دارد. وی آن را به صورت پرک ضبط کرده و قلعه ای محکم و غیرقابل تسخیر می داند تا آنکه در زمان اتابک چاولی خراب شد (همان: ۳۱۱-۳۱۰). حمدالله مستوفی نیز آن را به صورت «برک» نوشته و گوید که گندم و خرمای بسیار دارد (مستوفی، ۱۳۷۸: ۱۸۱). هیئت پرتغالی آلبا کورک که در زمان شاه اسماعیل اول صفوی به ایران آمد در مسیر خود از هرمز تا تبریز از فرگ نیز عبور نمود. در این زمان، حاکم فرگ ابراهیم بیگ بود و در آنجا صاحب خانه، نخلستان ها و باغات میوه بود و در این زمان در فرگ اسب و حیوانات اهلی پرورش داده می شد و جمعیتی در حدود ۴۰ نفر داشت (بیشاباسمیت، ۱۳۸۶: ۶۱-۵۸).

بنا به مطالب فارسنامه، اتابک چاولی در سال پانصد و دو لشکری از داراب به قصد «فرگ» برد و آنجا را محاصره نمود ولی شکست خورده و به «فسا» گریخت (فسایی، ۱۳۶۷/ ج ۱: ۲۴۰) و نیز «پرگ» را بزرگ تر از «طارم» دانسته و آن را با هوایی گرم توصیف می کند (همان: ۳۱۳). گای

لسترنج نیز فرگ را به صورت «برک» آورده و می‌نویسد «برک» بر روی تپه‌ای به شکل کوهان شتر در دو فرسنگی کوهستان واقع بود (لسترنج، ۱۳۷۳: ۳۱۳).

این بلوک در سال ۱۲۹۱ ه.ش یکی از نواحی ولایات خمسه و دارای ۱۷ قریه بوده است (کیهان، ۱۳۱۱/ ج ۲: ۲۳۹). امروزه رستاق یکی از روستاهای بخش رستاق شهرستان داراب محسوب می‌گردد و در موقعیت ۵۲ درجه و ۲۶ دقیقه طول جغرافیایی و ۲۸ درجه و ۵۲ دقیقه عرض جغرافیایی قرار دارد (مفخم پایان، ۱۳۵۲: ۲۳۰). فرگ نیز به شکل فورگ نوشته می‌شود و یکی از روستاهای بخش فورگ شهرستان داراب به شمار می‌آید و در موقعیت ۵۵ درجه و ۱۱ دقیقه طول جغرافیایی و ۲۸ درجه و ۱۹ دقیقه عرض جغرافیایی قرار دارد (همان: ۳۲۹).

جغرافیای اقتصادی (راههای ارتباطی از نظر بازرگانی)

ایالت فارس به عنوان مرکز و زاد بوم مهم سلسله‌های ایران باستان به ویژه هخامنشیان و ساسانیان از اهمیت بسیاری برخوردار بوده است. توان اقتصادی این ایالت در اواخر دوره ساسانی و اوایل دوره اسلامی از دیگر موارد اهمیت آن به شمار می‌رود. در اواخر این دوره به دلیل رقابت ایران با بیزانس و به دنبال آن افزایش عمده عوارض گمرکی از سوی ساسانیان در بین النهرین، تجارت ایران و بیزانس کاهش یافت و جنگبارمستان حجم تجارت در شمال و بازرگانی راه ابریشم را تقلیل داده و در نتیجه تجارت دریایی اهمیت یافت. در سده ششم فارس، بندرها و شهرهای آن را از نظر تجاری مورد انعکاس قرار داد و به عنوان مرکز مهمی در تجارت راه دور به شمار آورد.

دارابگرد به عنوان یکی از ۵ کوره مهم فارس در جنوب شرقی و بر سر راههای شرقی- غربی واقع بود و جاده‌های آن عرصه رفت و آمد بازرگانان و کالاهایی محسوب می‌شد که از سوریه و عراق می‌آمد و به سمت هند، چین و دورتر از آن می‌رفت و محصولات آن را مانند قالی حتی تا چین نیز صادر می‌نمود. سکه‌هایی با علامت دال (نشان از محل ضرب سکه) که در این ایالت ضرب می‌گردید در امر بازرگانی به کار می‌رفت (دریایی، ۱۳۸۲: ۵۲) و شواهدی دال بر

پیدا شدن این سکه‌ها در بندر سویی کای (suikai) در چین جنوبی و هند گواه دیگری بر حجم تجارت و اهمیت راههای آن، گستردگی و عظمت شهری و گردش پولی و اقتصادی این شهر به شمار می‌رود (آلتهایم، ۱۰۳-۹۵؛ دریایی، ۱۳۸۲: ۵۵). بندر سیراف در جنوب آن در این زمان مرکز نظامی مهمی بود که در دوره اسلامی به بندر مهم تجاری تبدیل گشت و از طریق جاده‌ای که از این ایالت عبور می‌کرد به فیروز آباد و شیراز می‌پیوست. از سوی دیگر، گوزران یا کوجران اردشیر در نزدیکی بندر لنگه نیز در تجارت و تامین احتیاجات دارابگرد در فارس نقش مهمی داشت (دریایی، ۱۳۸۲: ۵۴).

در دوره اسلامی نیز دارابگرد به عنوان یکی از پنج کُور مهم فارس باقی ماند و ضراب‌خانه آن همچنان به فعالیت ضرب سکه خود ادامه می‌داد، چنانکه از نخستین سالهای حکومت خلفای اسلامی به ضرب سکه‌هایی با مشخصات کلی سکه‌های ساسانی اقدام نمود (همو: ۵۵-۴۴). این ضراب‌خانه خصوصاً در دوره اموی بسیار فعال بود و سکه‌های بسیاری از آن دوره در سال‌های ۳۰، ۴۱ تا ۴۷، ۶۰ تا ۶۶، ۷۲ تا ۸۰، ۹۰ تا ۹۸ و سال ۱۲۹ در دست است (شمس اشراق، ۱۳۶۹: ۸۸-۹۴). در این دوره نیز یکی از ۵ راه مهم ارتباطی بازرگانی فارس از دارابگرد عبور می‌کرد. این راه از شیراز آغاز و پس از عبور از سروستان و فسا به دارابگرد وارد می‌شد (ابن خردادبه، ۱۸۸۹: ۵۳؛ اصطخری، ۲۰۰۴: ۱۳۲؛ مقدسی، ۱۴۱۱: ۴۵۴) سپس با عبور از شهر های آن مانند فرگ و طارم به سمت جنوب به شهرسورو یا شورو (ابن بلخی، ۱۳۷۴: ۴۵۴) و به گفته حمدالله مستوفی به توسر (مستوفی، ۱۳۷۸: ۱۸۷) می‌رسید که در زمان صفویان در نزدیکی آن شهر بندر-عباس ساخته شد (لسترنج، ۱۳۷۳: ۳۱۴). یک راه فرعی مهم نیز از دارابگرد در جاده بندر هرموز به سمت جنوب باختری می‌رفت و پس از عبور از جویم ابواحمد به فاریاب یا باریاب می‌رسید سپس به سیراف منتهی می‌شد و راهی را که از شیراز به جزیره کیش می‌رفت قطع می‌نمود (اصطخری، ۲۰۰۴: ۱۲۹؛ مقدسی، ۱۴۱۱: ۴۵۵). سرانجام تمام این راهها که از شیراز آغاز می‌شد به گور یا فیروز آباد ختم می‌شد سپس از سمت راست منشعب شده به سیراف می‌رفت (ابن بلخی، ۱۳۷۴: ۴۵۹). آلفونیس گابریل نیز در اثر خود، تحقیقات جغرافیایی راجع به ایران از راه

کاروان‌رو که از طریق طارم، فورق، داراب و فسا و سروستان به سمت شیراز می‌رفته، سخن به میان آورده است (گابریل، ۱۳۴۸: ۱۱۲).

در این راهها، محصولات آن همچون پارچه‌های عالی، متوسط و پایین و همچنین منسوجاتی که همانند کار طبرستان بود به اطراف و اکناف فرستاده می‌شد (اصطخری، ۲۰۰۴: ۱۵۴؛ مقدسی، ۱۴۱۱: ۴۲۸). مومیایی که به اندازه اناری بود از غاری در کوهی نزدیک به روستای «آیین» به دست می‌آمد و فقط به خزانه سلطان در شیراز فرستاده می‌شد. نمک هفت رنگ به رنگ‌های سیاه، سفید، سبز، زرد و سرخ از دیگر محصول صادراتی دارابجرد به شمار می‌رفت که از آن خون و دیگر وسایل ساخته می‌شد و به ایالات دوردست ارسال می‌شد (ابن حوقل ۱۹۳۸/ ج ۲: ۳۰۰؛ مقدسی، ۱۴۱۱: ۴۵۴). این نمک برخلاف دیگر نمک‌ها در نواحی دیگر که از بطن زمین به دست می‌آمد از کوههایی کاملاً ظاهر و مرئی حاصل می‌شد. اصطخری نیز از ماهی لذیذ و بدون خار و استخوانی که در خندق دارابگرد وجود داشت و از دیگر محصول صادراتی آن محسوب می‌گردید، یاد کرده است (اصطخری، ۲۰۰۴: ۱۵۴؛ اشپولر، ۱۳۲۲/ ج ۲: ۲۳۳). چربی در میان مواد غذایی نیز محصولی صادراتی بود (اصطخری، ۲۰۰۴: ۱۵۴؛ اشپولر، ۱۳۲۲/ ج ۲: ۲۳۳).

ابن حوقل به جای پارچه از فرش‌های گرانبها مانند کارهای طبری که در طبرستان به دست می‌آمد سخن گفته است (ابن حوقل، ۱۹۳۸/ ج ۲: ۳۰۰). مقدسی از حصیرهایی مانند عباداتی، فرش‌های خوب، پرده‌های سوزن جرد، تخمه فراوان، خرما، دوشاب و زنبق خوب یاد می‌کند و نمک ترکی (ملح طبرزد) و نمک نفظ را که نوعی نمک ترکی بوده و به هنگام میگساری بر سر سفره بزرگان گذاشته می‌شد، چیز بی نظیریتوصیف می‌کند (مقدسی، ۱۴۱۱: ۴۴۳).

ادریسی دارابجرد را محل تجمع صراف و بازرگانان فارس به شمار آورده است (ادریسی، ۱۴۰۹/ ج ۱: ۴۰۷). حافظ ابرو نیز ضمن تایید گفته‌های جغرافیدانان قبل از خود، از محصولاتی مانند دوشاب و خرما - که از فرگ و طارم به دست می‌آمده - نام می‌برد و زیلوهای بافته شده را از دیگر محصولات صادراتی آن بر می‌شمارد (حافظ‌ابرو، ۱۳۷۵/ ج ۲: ۱۱۷). حمیری نیز اهالی

داراب را تاجر و این شهر را دارای بازارها و فروشنده و محل خرید و فروش و تجمع صرافان در دیار فارس می‌داند (حمیری، ۱۹۸۰: ۲۳۴). ابن بطوطه نیز در سفرنامه خود از نمک صادراتی دارابجرد سخن گفته است (ابن بطوطه، ۱۳۴۸/ج ۱: ۵۴۸).

امروزه نیز شهرستانداراب بین دو مرکز مهم تجاری فارس و هرمزگان واقع شده و یکی از راههای مهم شرق استان از مسیر این شهرستان به بنادر مهم استان هرمزگان متصل می‌شود. این مسیر که نزدیکترین راه بین دو مرکز فارس و هرمزگان است از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است.

نتیجه

شهر دارابجرد براساس روایات کتب تاریخی و جغرافیایی توسط دارای هخامنشی ساخته شده و سپس از جمله شهرهای مهم پارتیان گردید. در دوران ساسانیان این ایالت براساس تقسیمات جغرافیایی یکی از پنج کوره بزرگ فارس محسوب می‌گردید و در نزدیکی مرزهای کرمان قرار داشت. در دوران اسلامی نیز اعراب مسلمان همان تقسیمات قبلی را پذیرفتند و این منطقه با نام دارابجرد، شامل شهرهایی چون کرم، فسا، طمستان، کردبان، ازبراه، ستان، جویم، جهرم و غیره بود. نقش تجاری و اهمیت اقتصادی این ایالت از اواخر دوره ساسانی نمایان می‌گردد که در این زمان تجارت دریایی در خلیج فارس و سواحل آن رایج شد و فارس، بندرها، شهرها و راههای آن را تحت تاثیر قرار داد. در این زمان، بندر سیراف به عنوان یک مرکز نظامی مهم در قسمت جنوبی دارابجرد واقع بود و از طریق راهی که از این ایالت می‌گذشت به فیروز آباد و شیراز می‌پیوست. بازرگانان و صرافان با اقامت بر سر این راهها، محصولاتی همچون قالی دارابجرد را تا چین نیز صادر می‌کردند و سکه‌های ضرب شده در آن توسط صرافان در بازرگانی به کار می‌رفت که شواهدی دال بر پیدا شدن سکه‌ها در یکی از بنادر بندر چین جنوبی و هند به دست آمده و گواه گستردگی، عظمت شهری، گردش پولی و اقتصادی این شهر است. در دوره اسلامی نیز یکی از ۵ راه مهم ارتباطی بازرگانی فارس از آن عبور می‌نمود. این راه از شیراز آغاز و پس از عبور از سروستان و فسا به دارابگرد وارد می‌شد سپس با عبور از شهرهای

آن مانند فرگ و طارم به سمت جنوب به شهرسورو یا شورو و به گفته حمدالله مستوفی توسرمی‌رسید که در زمان صفویان در نزدیکی آن شهر بندرعباس ساخته شد. اهالی دارابجرد در این زمان تاجر و این مکان محل تجمع بازرگانان در فارس شده بود و محصولات آن همچون منسوجات از پارچه‌های عالی، زیلوهای خوب و نظایر آن توسط بازرگانان به اطراف و اکناف فرستاده می‌شد. مومیایی که محصولی سالیانه و به اندازه اناری بود تنها به خزانه سلطان در شیراز فرستاده می‌شد. ضراب‌خانه آن نیز همچنان به فعالیت ضرب سکه خود ادامه می‌داد و مخصوصاً در دوره اموی بسیار فعال بود که سکه‌های بسیاری از آن دوره باقی مانده است.

یادداشت‌ها

- ۱- وی در جای دیگر بیان می‌کند که می‌گویند بهمن آن را بنا کرده است. نک: مقدسی، ۱۴۱۱/ج ۲: ۶۱۶.
 - ۲- در اشکال العالم آمده است که بنای آن را دارا ساخته و به این جهت دارابجرد نامیده شده است (جهانی، ۱۳۶۸: ۱۱۵).
 - ۳- ادیسی در اثر خود نزه المشتاق فی اختراع الافاق دارا بجرد را از بناهای دارالملک که هم نسب اوست میداند و همچنین معنای بجرد را در زبان عربی به معنی عمل کرد بیان کرده که لفظی فارسی است و در نهایت می‌نویسد: عمل داراست (ادیسی، ۱۴۰۹/ج: ۴۰۷۱).
 - ۴- یاقوت در معجم البلدان خود می‌نویسد: آن را داراب پسر فارس تعمیر کرد و کلمه « دارابگرد » از داراب اسم شخص و « گرد » یعنی عمل و فعل ترکیب یافته است. ۴۴۶/۲
 - ۵- در آثار البلاد و اخبار العباد آمده است: « دارابجرد ناحیه ای است در فارس که گویند « داراب بن فارس» آن را آباد نموده است ۱۸۹
 - ۶- در نزه القلوب آمده است که: بنای دارابجرد به داراب بن بهمن بن اسفندیار کیانی منسوب است ۱۲۴
- 7- Tarva
 ۷- از جمله شهرهای دارابجرد در دوره اسلامی بود.
- ۸- همان فرگ است.
- ۹- بخشی از ولایت، ناحیه، شهرستان، حصه و قسمت و معرب کلمه خُره یا خوره است. نک به فرهنگ معین ذیل ماده خُره، خوره: (معین، ۱۳۷۷/ج ۱: ۱۴۱۶).

۱۰- این کلمه از لفظ «أرگ» و «بد» ساخته شده و به معنی کاخ و قلعه درون شهر و یا حکمران نظامی شهر یا پایتخت است. مقام نظامی مهم در زمان ساسانی بوده است و مخصوص خاندان سلطنتی و بالاترین لقب و عنوانی که به لشکریان خانواده سلطنتی داده اند (سامی، ۱۳۴۲: ۲۹۷).

11- DA

منابع

- ۱- آیتی، عبدالمحمد (۱۳۴۶) **تحریر تاریخ و صاف**. تهران. انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- ۲- ابن اثیر، عزالدین بن ابو الحسن علی بن محمد جزری (۱۳۸۵ ق.). **الکامل فی التاریخ**. بیروت.
- ۳- ابن بطوطه، ابو عبدالله محمود بن ابراهیم (۱۳۴۸) **رحله ابن بطوطه**. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ۴- ابن بلخی (۱۳۷۴) **فارسنامه**. شیراز: بنیاد فارس شناسی.
- ۵- ابن حوقل، ابوالقاسم محمد (۱۹۳۸ م.). **صورة الارض**. بیروت: دار الصادر.
- ۶- ابن خردادبه، ابوالقاسم عبید الله بن عبد الله (۱۸۸۹ م.). **المسالك و الممالک**. لیدن: بریل.
- ۷- استرابو (۱۳۸۲) **جغرافیای استرابو، سرزمینهای زیر فرمان هخامنشیان**. ترجمه همایون صنعتی زاده. تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- ۸- اشپولر (۱۳۲۲) **برتولد، تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی**. ترجمه مریم میر احمدی. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۹- اصطخری، ابو اسحاق ابراهیم بن محمد الفارسی (۲۰۰۴ م.) **المسالك و الممالک**. لیدن.
- ۱۰- بارتولد، واسیلی ویلادیمیرویچ (۱۳۷۷) **تذکره جغرافیای تاریخی ایران**. تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- ۱۱- بریان، پیر (۱۳۸۰) **امپراطوری هخامنشی**. ترجمه ناهید فروغان. تهران: انتشارات قطره و فروزان.
- ۱۲- بلعمی، ابو علی محمد بن محمد (۱۳۵۳) **تاریخ بلعمی**. تصحیح محمد تقی بهار. تهران: سخن.
- ۱۳- بهار، محمد تقی (۱۳۸۲) **بهار و ادب فارسی**: مجموعه یکصد مقاله از ملک الشعراء بهار. تهران.

- ۱۴- بیانی، شیرین (۲۵۳۵) شاهنشاهی شامگاه اشکانیان و بامداد ساسانیان. تهران: موسسه چاپ و انتشارات دانشگاه تهران.
- ۱۵- بیشاب اسمیت، رونالد (۱۳۸۶) نخستین فرستاده پرتغال به دربار شاه اسماعیل صفوی. ترجمه حسن زنگنه. تهران: به دید.
- ۱۶- جیهانی، ابو القاسم بن احمد (۱۳۶۸) اشکال العالم. تهران: به نشر.
- ۱۷- حافظ ابرو، شهاب الدین عبد الله خوافی (۱۳۷۵) جغرافیای حافظ ابرو. تهران: میراث مکتوب.
- ۱۸- حسینی فسایی، میرزا حسن (۱۳۶۷) فارسنامه. تصحیح و تحشیه میرزا حسن حسینی فسائی. تهران: انتشارات امیر کبیر.
- ۱۹- حموی، یاقوت (۱۹۶۵م). معجم البلدان. شهاب الدین ابو عبدالله. بیروت: دارالصادر.
- ۲۰- حمیری، محمد بن عبدالمنعم (۱۹۸۰) روض المعطار فی خبر الاقطار. تحقیق احسان عباس. بیروت.
- ۲۱- خدادایان، اردشیر (۱۳۷۸) تاریخ ایران باستان «هخامنشی ها». تهران: نشر به دید.
- ۲۲- داندامایف، ا.ا. (۱۳۵۹) ایران در دوران نخستین پادشاهان هخامنشی. ترجمه روحی ارباب. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ۲۳- دریایی، تورج (۱۳۸۲) تاریخ و فرهنگ ساسانی. ترجمه مهرداد قدرت دیزجی. تهران: ققنوس.
- ۲۴- دوپوآز، نیلسون (۱۳۴۲) تاریخ سیاسی پارت. تهران: فرانکلین.
- ۲۵- زرکلی، خیر الدین (۱۹۲۸م) الاعلام، قاموس تراجم لاشهر الرجال و النساء من العرب و المستعربین فی الجاهلیه و الاسلام و العصر الحاضر مصر: المطبعة العربیه.
- ۲۶- زرکوب شیرازی، ابو العباس معین الدین احمد بن شهاب الدین ابی الخیر (۱۳۵۰) شیرازنامه. به کوشش اسماعیل واعظ جوادی. تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- ۲۷- سامی، علی (۱۳۴۲) تمدن ساسانی. بی جا: چاپخانه موسوی.
- ۲۸- سمعانی، ابو سعد عبدالکریم بن محمد (۱۹۸۸م) الانساب. بیروت: دارالجنان.
- ۲۹- شریف ادیسی، ابو عبد الله محمد بن محمد بن عبد الله (۱۴۰۹ق) نزهه المشتاق فی اختراع الافاق. بیروت: عالم الکتب.

- ۳۰- شمس اشراق، عبدالرزاق (۱۳۶۹) نخستین سکه های امپراطوری اسلام. دفتر خدمات فرهنگی استاک.
- ۳۱- شواتس، پاول (۱۳۷۲) جغرافیای تاریخی فارس. ترجمه کیکاوس جهاننداری. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- ۳۲- شیپمان، کلاوس (۱۳۸۴) مبانی تاریخ ساسانیان. ترجمه کیکاوس جهاننداری. تهران: نشر فرزانه روز.
- ۳۳- شیروانی، زین العابدین بن اسکندر (۱۳۱۵ق). بستان السیاحه. تهران: کتابخانه سنایی.
- ۳۴- طبری، ابو جعفر محمد بن جریر (۱۹۶۷م). تاریخ الامم و الملوک. تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم. بیروت: دار التراث.
- ۳۵- فریر، رونالد (۱۳۷۴) هنرهای ایران. ترجمه پرویز مرزبان. تهران: نشر پژوهشفرزانروز.
- ۳۶- فردوسی، ابوالقاسم منصور بن حسن (۱۹۶۷) شاهنامه فردوسی متن انتقادی و علمی از روی قدیمترین نسخه های خطی موجود در جهان. تصحیح م. ن. عثمانوف زیر نظر ع. ن. شین، مسکو.
- ۳۷- فرصت شیرازی، محمد نصیر (۱۳۷۷) آثار العجم. تهران: امیر کبیر.
- ۳۸- قدیانی، عباس (۱۳۸۴) تاریخ و فرهنگ تمدن ایران در دوران ساسانیان. تهران: فرهنگ مکتوب.
- ۳۹- قزوینی، زکریا بن محمد بن محمود (۱۳۷۳) آثار البلاد و اخبار العباد. تهران: امیر کبیر.
- ۴۰- کالج، مالکوم (۱۳۸۰) پارتیان. ترجمه مسعود رجب نیا. تهران: هیرمند.
- ۴۱- کریستین سن، آرتور (۱۳۱۴) ایران در زمان ساسانیان. ترجمه رشید یاسمی. تهران: چاپخانه سپهر.
- ۴۲- کوثر نژاد، ناصر (۱۳۸۷) ضرابخانه های فارس در عصر ساسانیان. مجله فارس شناخت. شماره ۱.
- ۴۳- کورت، آملی (۱۳۸۷) هخامنشیان. ترجمه: مرتضی ثاقب فر. تهران: انتشارات ققنوس.
- ۴۴- کوک، جان مانوئل (۱۳۸۳) شاهنشاهی هخامنشی. ترجمه مرتضی ثاقب فر. تهران: ققنوس.
- ۴۵- کیانی، محمد یوسف (۱۳۷۴) پایتخت های ایران. تهران: سازمان میراث فرهنگی.
- ۴۶- کیهان، مسعود (۱۳۱۱) جغرافیای مفصل ایران. تهران: ابن سینا.

- ۴۷- گابریل، آلفونس (۱۳۴۸) تحقیقات جغرافیایی راجع به ایران. ترجمه فتحعلی خواجه نوری. تصحیح هومان خواجه نوری، تهران: ابن سینا.
- ۴۸- گروهی از نویسندگان (۱۳۶۲) فرهنگ جغرافیایی ارتش. تهران: اداره جغرافیایی ارتش.
- ۴۹- گیرشمن، رمان (۱۳۷۹) ایران از آغاز تا اسلام. ترجمه محمد معین. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۵۰- لسترنج، گای (۱۳۷۳) جغرافیای تاریخی سرزمین های خلافت شرقی. ترجمه محمود عرفان. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ۵۱- مارکوارت، یوزف (۱۳۷۳) ایرانشهر بر مبنای جغرافیای موسی خورنی. ترجمه مریم میر احمدی. تهران: اطلاعات.
- ۵۲- مجهول المؤلف (۱۳۷۲) حدود العالم من المشرق الی المغرب با مقدمه بارتولد و تعلیقات مینورسکی. ترجمه میرحسین شاه با تصحیح و حواشی مریم میراحمدی و غلامرضا وهرام. تهران: الزهرا.
- ۵۳- مستوفی، حمدالله مستوفی (۱۳۷۸) نزهة القلوب. به کوشش دکتر سید محمد دبیر سیاقیروی جلد به تصحیح و تحشیه دکتر محمد دبیر سیاقی. قزوین: نشر طه.
- ۵۴- مسعودی، علی بنالحسین (بیتا) الاتنبیه و الاشراف. تصحیح عبدالله اسماعیل الصاوی، قاهره: دار الصاوی
- ۵۵- _____ (۱۹۴۸ م). مروج الذهب و معادن الجواهر. المكتبة الاسلامیه.
- ۵۶- مسکویه، ابو علی (۱۳۷۹) تجارب الامم و تعاقب الهمم. تحقیق ابوالقاسم امامی. تهران: سروش.
- ۵۷- مشکور، محمد جواد (۱۳۸۲) ایران در عهد باستان. تهران: انتشارات سازمان تربیت معلم و تحقیقات تربیتی.
- ۵۸- _____ (۱۳۵۰) پارتیان یا پهلوانان قدیم. تهران: دنیای کتاب.
- ۵۹- معین، محمد (۱۳۷۷) فرهنگ فارسی معین. تهران: امیر کبیر.
- ۶۰- مفخم پایان، لطف الله (۱۳۵۲) فرهنگ آبادی های ایران شامل بخشی از نام ها، جایگاه و پاره ای از ویژگی های کوههای ایران. تهران: سازمان جغرافیایی کشور.

۶۱- مقدسی، ابو عبدالله محمد بن احمد (۱۴۱۱ق) احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم. قاهره: مکتبه المدبولی.

۶۲- مولر، م (۱۳۷۷) ایران باستان. ترجمه ژاله آموزگار. تهران: انتشارات طوس.

۶۳- مهرین، عباس (۱۳۴۲) ایران نامه یا کارنامه ایرانیان در عصر ساسانیان. تهران: آسیا.

۶۴- ورستاندیک، آندره (۱۳۸۶) تاریخ امپراطوری اشکانیان. ترجمه محمود بهفروزی. تهران: جامی.

۶۵- ویسهوفر، یوزف (۱۳۸۰) ایران باستان (از ۵۵۰ قبل از میلاد تا ۶۵۰ پس از میلاد). ترجمه مرتضی ثاقب فر. تهران: ققنوس.

۶۶- هیتس، والتر (۱۳۸۶) داریوش و ایرانیان: تاریخ فرهنگ و تمدن هخامنشیان. ترجمه پرویز رجبی، تهران: نشر ماهی.

67-Bates,M(1949) "Arab-Sasanian Coins",Encyclopaedia Iranica. Volume II,London , Boston, Henly, Newyork.

68-Sarkhosh Curtis,Vesta(2007)The Age Of The Parthians In Idea Of Iran ,VolumeII,New York.

69-Wilber,D.N(1965)"Darabgird" , Encyclopaedia Of Islam, Volumeii, Leiden , B

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی